

فرهنگ و سیاست فرهنگی

*یکی از دغدغه های جامعه ایران پس از انقلاب نسبت میان فرهنگ و سیاست گذاری فرهنگی از یک سو و ارزش های اخلاقی از سوی دیگر است. در تبیین این نسبت برخی به کلّی قائل به تبعیت فرهنگ از اخلاق اند، برخی برای فرهنگ ساخت ها و موازین مستقلی فائلند که در نسبت با اخلاق قرار می گیرد و گروهی نیز به بهای توسعه و بسط حوزه فرهنگ فراروی از اخلاقیات متعارف را مجاز قلمداد می کنند. حضرتعالی در این مقوله چگونه می اندیشید؟

این نسبتهایی که فرمودید متعلق به جهان متجدد است و مخصوصاً در جهان تجدد مآب اهمیت بیشتر پیدا می کند. در قدیم اخلاق و فرهنگ دو چیز متفاوت نبودند که از نسبت آنها پرسش شود. چیزی را که ما اکنون فرهنگ می نامیم متقدمان، ادب می خواندند و آن را به ادب درس و ادب نفس تقسیم می کردند. اخلاق هم جزئی از ادب نفس بود پس می بینیم که فرهنگ نه فقط در مقابل اخلاق قرار نداشت بلکه شامل آن بود. در تمدن جدید و در جهان متجدد هم اگر مقصود از اخلاق تجربه رفتار و گفتار و کردار مردمان باشد آن را متفاوت از فرهنگ نمی توان دانست. این تفاوت یا تقابل وقتی پیش آمد که فرهنگ جهان جدید از مرزهای اروپای غربی گذشت و کم کم در همه جای جهان گسترش یافت. با این پیش آمد اندیشه و هنر و اخلاق مردم مناطق گوناگون جهان دستخوش تحول شد. وقتی روسیه در راه تجدد (اروپایی شدن) قرار گرفت در میان نمایندگان فرهنگ روسی که بعضی از آنان در زمره نویسندگان و شاعران بزرگ بودند، این پرسش پیش آمد که آیا می توان متجدد (اروپایی) شد و در عین حال روسی (ارتودوکس) باقی ماند؟ اگر تعارضی میان فرهنگ جدید اروپایی و اخلاق و ادب روسی دیده نمی شد طرح چنین پرسشی مورد نداشت. این پرسش، پرسشی بجا و بسیار مهم بود اما معمولاً وقتی چنین پرسشی مطرح می شود ممکن است قبل از تفکر در پرسش به این نتیجه و تصمیم برسند که باید برای حفظ ارزشهای فرهنگی و اخلاقی موروث در برابر عوامل ویرانگر خارجی ایستاد و آنها را به فرهنگ خودی راه نداد. همچنین ممکن است صورتی از سیاست فرهنگی طراحی شود که به موجب آن اخذ و اقتباس فرهنگ خارجی مسبوق به سنجش آن فرهنگ با موازین اخلاقی و فرهنگی خودی است. پیداست که با این سنجش باید مضرّ را از غیر مضرّ تشخیص دهند و آنچه را که مضرّ دانستند راه نهند. احتمالاً بیشتر اینست که این تمییز و تشخیص با روح ظاهر بینی انجام شود. در این صورت چه بسا که مضرّ را غیر مضرّ و غیر مضرّ را مضرّ تشخیص دهند. در این صورت اخلاق رسمی یا جلوه های فرعی و عارضی یک فرهنگ در تقابل قرار می گیرد.

* در این سالها همیشه این سؤال مطرح بوده است که آثار ادبی و هنری جامعه ما تا چه حد اخلاقی است؟ و آیا اهالی فرهنگ و هنر از چنان پشتوانه و ساز و کارهایی برخوردارند که اینچنین تمام بار اخلاقی کردن یک جامعه را بر دوش کشند؟

این مطلب مهمی است که آیا آثار هنری و ادبی باید اخلاقی باشد و آیا وظیفه هنرمندان و نویسندگان ترویج اخلاق و ایجاد ملکات فاضله در جامعه و در وجود مردمان است؟ ارسطو معتقد بود که تراژدی موجب تهذیب و صفا یافتن وجود آدمی می شود اما برخلاف استاد خود افلاطون شاعر را مکلف به تعلیم اخلاق نمی دانست. شاید صفت همه آثار هنری نیز آزادی و فراغ از حسابگری و مصلحت اندیشی و گشودگی به عالم حقیقت باشد و اگر اخلاق نسبتی با آزادی و حقیقت دارد نمی توان هنر و اخلاق را بی

ارتباط با یکدیگر دانست مع هدا هنر و اخلاق دو زبان متفاوت دارند. یک رمان نویس یا شاعر پند نامه نمی نویسد و درس اخلاق نمی دهند. نقاشی هم تصویر صحنه هایی برای عبرت آموزی نیست. شاعران و نویسندگان گرچه مریبان مردمند اما کاریشان تدریس اخلاق نیست. آنها درس اخلاقی و بد اخلاقی نمی دهند و آثاریشان را بقصد فراگرفتن درس اخلاق نباید خواند و اگر اثری حقیقتاً هنری باشد نگران نباید بود که مبادا اخلاق عمومی را فاسد کند. آثار هنری اگر هنری باشند موجب فساد نمی شوند هرچند که گاهی قوت و قدرت آن را دارند که بر یک عهد تاریخی نقطه پایان بگذارند و بنای عهد تاریخی دیگر را آغاز کنند. پرسشهایی از این قبیل که فردوسی و سعدی و حافظ تا چه اندازه اخلاقی بوده اند و در ترویج اخلاق اثر داشته اند چندان موجه نیست زیرا مسئله این بزرگان مسئله ای وری اخلاق رسمی است یعنی اگر آثار اینها نبود زبان فارسی و فرهنگ و ادب و اخلاق ایرانی چیز دیگری بود و وضع دیگری داشت. البته آنها از آن جهت که فرهنگ را قوام می دهند اساس اخلاق را مستحکم می کنند اما کاریشان تعلیم مستقیم درست اخلاق نیست.

* گروهی معتقدند که آثار فرهنگی و هنری ما اخلاقی نیست. نمونه آن نیز در گزارش تحقیق و تفحص آمده است که 80% کتب های منتشر شده اخلاقیات را رعایت نکرده اند. در این حوزه ملایک عمل وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی قانونی است که مصوب شورای عالی انقلاب فرهنگی نیز می باشد و این وزارت خانه بر آن مبنا عمل می کند. آیا قانون چنان است که در تفسیر آن می توان 80% کتابها را غیر مجاز شمرد؟ به نظر می رسد تهیه کنندگان این گزارش مرزهایی فراتر از قانون را در نور دیده اند و چه بسا سلیق شخصی ملایک عمل قرار گرفته باشد و نه اظهار نظرهای اهل فرهنگ و قلم. همین گونه است؟

من گزارشی را که به آن اشاره می فرمایید ندیده ام و نخوانده ام اما اگر حقیقتاً 80% کتابهای چاپ شده متضمن مطالب خلاف اخلاق باشد بجای اینکه وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی را مؤاخذه کنند باید به یک فاجعه ملی و فرهنگی بیندیشند. چگونه می شود که 80% از صاحبان قلم و نویسندگان در یک جامعه دینی و اخلاقی بی اخلاق و بی اعتنا به موازین اخلاقی باشند؟ آیا اخلاقیها زبان درکشیده و در گوشه ای نشسته اند و میدان را به لالاییها و بی اخلاقها سپرده اند؟ آیا صاحبان قلم و نویسندگان ما که اکثریت قریب به اتفاق آنها پروردگان نظام جمهوری اسلامی اند قیدهای اخلاق را گسیخته اند؟ من گمان می کنم سوء تفاهمی پیش آمده باشد و مثلاً وجود یک لفظ یا یک جمله را که نوشته شدن یا بزبان آمدنش از رسوم ادب دور است نشانه عدول از اخلاق تلقی کرده اند ولی رمان و شعر را با این تلقی نباید خواند. البته بکار بردن الفاظ و عبارات رکیک در هیچ جا حسن نیست و هیچکس آن را سفارش یا توجیه نمی کند اما پلک کردن همه اشعار و رمانها از این الفاظ که قاعدتاً باید بسیار اندک و انگشت شمار باشد خدمتی به اخلاق و معرفت و هنر نیست. شنیده ام که لفظ «اندام» در شعر یک شاعر نجیب و اخلاقی را غیر اخلاقی تشخیص داده اند. امیدوارم این شنیده راست نباشد و به احتمال قوی راست نیست اما اگر راست باشد به حکم اشخاصی این چنین قشری و بی ذوق درباره شعر نباید اعتنا کرد.

* اگر یک اثر ادبی یا هنری بخواهد سستی های جامعه از جمله سستی های اخلاقی آن را منعکس کند چگونه می تواند هم پایبند اخلاق باشد و هم منعکس کننده آن؟ آیا بازتاب ضعف اخلاق را می توان نشانه ای از نبود پایبندی به اخلاق تلقی کرد؟

همانطور که تلویحاً فرموده اید نشان دادن ضعف های اخلاقی نشانه پایین بودن به اخلاق نیست. آیا باید اینهمه داستان و فیلمنامه و سریال را که در آنها سیمای احمق ها، رزنها و خلافکاران تصویر می شود، در شمار آثار ضد اخلاقی آورد؟ پیداست که این آثار ضد اخلاق نیستند چنانکه شخصیت های داستانی بسیار خوب و عاقل و معصوم هم چون آدمهای غیر طبیعی اند (یعنی فرشته اند نه آدمی). سرمشق و اسوه نمی شوند. البته من تاکنون نشنیده و نخوانده ام که کسی نشان دادن رذیلت ها را خلاف اخلاق خوانده باشد اما ظاهراً بعضی از ما تأثیر رمان و داستان و فیلم و شعر بر اخلاق عمومی را مثل تأثیر آب بر آتش یا آتش در هیزم خشک می دانند. متأسفانه دید و دریافت قشری همواره مادی و مکانیکی است و حال آنکه رمان و داستان و فیلم اگر اثری داشته باشند در کلیتشان تأثیر می کنند و این تأثیر همیشه و همواره بنحو دانسته و خودآگاه صورت نمی گیرد. من گمان نمی کنم خواندن آثار سوفوکل و اودی پید کسی را به قبول شرک یونانی متمایل کند یا خواننده ای مثلاً از سرگذشت دردناک اودیپ درس خلاف اخلاق بیاموزد. تجزیه یک اثر هنری (شعری و داستانی) به المفاظ و جمله ها و حکم کردن درباره آن اجزاء ظلم به اثر هنری است و شاید بتوان گفت که این تلقی با اخلاق نیز موافقت ندارد و اشخاص اخلاقی بهتر است از چنین مواضعی بپرهیزند و البته دانشمندان و صاحب نظران و فرهیختگان معمولاً چنین حکم هایی نمی دهند و صدور این قبیل حکم ها - اگر چنین حکمهایی صادر شده باشد - انتفاقی و سهوی است.

* سألهاست که در کسوت معلمی در عرصه های سیاست گذاری حضور فعال داشته اید و با پیچیدگی های سیاست گذاری فرهنگی از نزدیک آشنا بوده اید. یک تلقی در جامعه ما از سیاست و مدیریت فرهنگی تعیین محتوا از جانب مدیران و نظارت بر تحقق آنهاست. یک تلقی مهم مدیریت فرهنگی را ضمن پاسداری از بنیان های فرهنگی و ارزشی جامعه، هموار کردن راه برای خلاقیت فرهنگی می داند. به عقیده شما که سالها در این حوزه حضور داشته اید مدیریت فرهنگی به کدام الگو نزدیک تر بوده است؟ جنابعالی کدام تلقی را به صواب نزدیک تر می دانید؟

فرض و لازمه طرح سیاست فرهنگی در جهان کنونی اینست که فرهنگ را می توان و باید ساخت یا بازسازی کرد. مفهوم سیاست فرهنگی هم کم و بیش متضمن این معنی است یا لاقلاً چنانکه اشاره کرده اید می توان گفت که سیاست فرهنگی برنامه ای برای تحقق یک فرهنگ خاص است. اینکه تا چه اندازه این مهم از عهده متصدیان فرهنگ بر می آید و چه کسانی باید متصدی امر فرهنگ باشند مطلب مهمی است که اکنون نمی توان به آن پرداخت. در پاسخ به پرسش اول اشاره کرده ام که در شرایط کنونی که فرهنگ جهان متجدد در همه جا گسترش می یابد پاسداری از مآثر فرهنگی و ودایع تاریخی مهمترین مسئله فرهنگ و تاریخ ماست. شرط توفیق در این پاسداری، مؤانست با آن آثار و ودایع است. پیداست که با چند دستور العمل و شعار سیاسی- فرهنگی در برابر سیل بنیان کن نمی توان ایستاد. فرهنگ جهان متجدد بیدی نیست که با باد المفاظ و عبارات خطابی بلرزد اما این فرهنگ بخصوص در زمان پست مدرن شاید در برابر عظمت فرهنگ و تفکر دیگر بر داعیه انحصار طلبی اصرار نداشته باشد و حتی گویش نیوشای سخن متفاوت نیز باز کند. سیاست فرهنگی اگر یکسره متوجه رد و نفی باشد، به نتیجه ای نمی رسد. بدیهی است که امور ناپسند و غیر فرهنگی را نباید با فرهنگ خلط کرد و می توان بحث کرد که چه چیزها مثلاً فرهنگی نیست ولی این بحث را یک بحث سیاسی نباید دانست و با ملامت کردن هنرمندان و نویسندگان و مؤلفانی که آثارشان خوب نیست یا ما نمی پسندیم فرهنگ رونق نمی گیرد. مختصر بگویم اگر فرهنگ سازی هم ممکن باشد این امر با رد و نفی تمام نمی شود. آیا اگر واقعاً 80 % کتابهای چاپ شده که نمی بایست چاپ شوند، چاپ نمی شدند فرهنگ تعالی پیدا می کرد و اکنون که چاپ شده است آثار تخریبی آنها در کوچه و بازار و مدرسه و . . . پیداست یعنی اگر وضع کوچه و بازار و اداره و ترافیک و . . . دلخواه و مطلوب نیست بر اثر چاپ شدن کتابهاست و اگر کتابها چاپ نمی شد همه چیز خوب و مطلوب بود؟ این نحوه تلقی از فرهنگ و ادب، تلقی سیاست بین و سیاست اندیش

است و تلقی سیاست اندیش چه بسا فرهنگ را که باید به سیاست مدد برساند، دست نشانده سیاست می‌کند و شاید گاهی سیاست نداند که با ورود در این راه و به عهده گرفتن این مقام نیروی خود را بی حساب خرج می‌کند و خود را از توش و توان می‌اندازد. سیاست فرهنگی باید با دوستی و دوستداری فرهنگ قوام یابد و به موانع رشد فرهنگ و رفع حجابهایی که روح و جان مردمان را از فرهنگ و تفکر و هنر دور می‌سازد، بیدیشد. پیداست که این امر مانع ترویج و نشر معارف دینی و فضائل اخلاقی نمی‌شود بلکه این دو هم‌عنان پیش می‌روند زیرا نشر معارف علاوه بر آثار و نتایج مشخص که دارد راه فرهنگ را هم ممهّد می‌کند. ساده و صریح بگویم وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ناظر و پاسدار بیدار فرهنگ و هنر و معارف است و مخصوصاً مجلس نباید توقع داشته باشد که با صرف همه نیروی خود در اقدامهای انتظامی از اجرای وظایف مهم تر باز نماید.

* می‌دانید که تعدادی از اهالی فرهنگ و هنر و هنرمندان متعهد نسبت به گزارش تحقیق و تفحص موضوع گرفته‌اند و از قضاوت‌های سیاسی یا سلیقه‌ای در این باره به شدت انتقاد کرده‌اند. به نظر شما این گزارش بر چه تلقی از مدیریت فرهنگی استوار است؟ و آیا این تلقی از مدیریت فرهنگی و بطور کلی فرهنگ و هنر با توجه به واکنش‌های منفی صورت گرفته می‌تواند راه را برای رشد و تعالی فرهنگی مهیا کند؟

چنانکه عرض کردم گزارش را نخوانده‌ام اما بعضی نکات آن را که در روزنامه‌ها در زبان مدافعان و منتقدان آمده است، دیده‌ام. اولاً لحن گزارش لحن دوستداری فرهنگ نیست. ثانیاً اگر این نکات، عناصر اصلی آن گزارش باشد می‌توان گفت که با نظر سیاست اندیش تدوین شده است. در سیاست اندیشی هیچ مصلحتی برتر از مصلحت سیاسی نیست یعنی سیاست اندیش در هرچه بنگرد نگران آثار و نتایج سیاسی است. او فرهنگ و تفکر و علم و هنر را هم وسائلی در خدمت سیاست می‌داند. سیاست اندیشان ممکن است در کار سیاست موفق باشند اما اگر در علم و فرهنگ و هنر و فلسفه با نظر سیاست اندیش - که با نظر سیاسی معمولی نباید اشتباه شود - وارد شوند، بعید بنظر می‌رسد که بتوانند خدمتی بکنند زیرا با نظر سیاست اندیش و سیاست بین امر مهم و بی‌اهمیت در هنر و فرهنگ و دانش را نمی‌توانند تشخیص دهند چنانکه اصحاب سیاست اندیش هرگز نگران افسردگی و پژمردگی زبان نشده‌اند. آنها شاید حتی متوجه نشده بودند که مثلاً زبان رسمی اداری ما در نامه‌های اداری و آئین نامه‌ها و مقررات و ضوابطی که تدوین می‌شود تا چه اندازه عیوس و بی‌دقت و ناساز و مبهم و سلخته است. در قلمرو فرهنگ ممکن است زخم‌ها و دردهایی باشد که ریشه در جای دیگر داشته باشد و آن زخم‌ها را با مرهم گذاشتن درمان نتوان کرد و پیداست که در این صورت جراحی، زخم و درد را درمان نمی‌کند و تسکین نمی‌بخشد بلکه تشدید می‌کند. برای جلوگیری از سوء تفاهم باید بگویم که مرادمان انکار اهمیت سیاست نیست و نمی‌گوییم که سیاستمداران در کار فرهنگ دخالت نکنند. سیاست در زمان ما نمی‌تواند به فرهنگ و دانش و حتی تفکر بی‌اعتنا باشد اما سیاست اندیشی چیز دیگری است. سیاست اندیشی حاکم دانستن سیاست بر همه چیز و همه چیز را ملک سیاست دانستن است و البته سیاستمداران نباید خود در این دام گرفتار شوند. در جهان کنونی سیاست نسبت به هنر و فرهنگ حساسیت دارد و البته تا حدودی می‌تواند به بسط فرهنگ مدد برساند اما سیاست موجد فرهنگ نیست چنانکه آثار مبتذل و سطحی شبه فرهنگ هم آنقدر که فکر می‌کنند به حقیقت فرهنگ آسیمی نمی‌رسانند. عیب سیاست بینی اینست که در آن روابط با هم اشتباه می‌شود و گاهی چیزی را که مهم نیست و تأثیر چندان ندارد بسیار مؤثر می‌شمارند. اگر در جامعه‌ای آثار مبتذل بتواند انحرافهای بزرگ پدید آورد ابتذال نتیجه مستقیم تأثیر آن آثار نیست بلکه باید نگران گسیختگی فرهنگی و انقطاع وجود مردمان از فرهنگ و مآثر تاریخی بود زیرا تا زمینه رواج ابتذال پدید نیامده باشد ابتذال جایی پیدا نمی‌کند. بهرحال اصلالت دادن به شیوه‌های رد و منع و نفی حتی اگر بجا و درست باشد یک تلقی و وجهه نظر فرهنگی نیست هرچند که نمی‌توان همه قید‌های فرهنگی و اخلاقی را برداشت ولی توجه کنیم و بدانیم که وقتی برهوت

در وادی فرهنگ گسترده می شود سیاست کار مهمی نمی تواند انجام دهد چنانکه اگر فرهنگ در حال بسط و شکفتگی باشد از نشر چند اثر مبتذل آسیب بزرگی به فرهنگ نمی رسد.

* ما معتقدیم که فرهنگ امری تاریخی است ولی در عمل این نکته را نادیده می گیریم و تصور می کنیم که می توان در حوزه فرهنگ با اقدامات فوری و عینی به نتایج دلخواه رسید. آیا چنین تعارضی را در انتقادات از فرهنگ مشاهده می کنید؟

از لوازم و نتایج تاریخی بودن فرهنگ یکی اینست که فرهنگ با تفکر قوت می گیرد و اگر فرهنگ نشاط و قوت داشته باشد ضد فرهنگ به آن آسیبی نمی رساند و چند جمله و لفظ از یک یا چند کتاب هرچند نابجا هم باشد، نباید یک فاجعه تلقی شود. در اینجا طرداً للباب چند کلمه ای با کسانی که شغل ممیزی کتاب دارند در میان بگذارم. می دانم که بعضی از آنها چندان نجیب و عقیقند که دیدن یک لفظ مستجهن و رکیک در یک نوشته آنان را آزرده می کند. این حساسیت قابل ستایش است ولی آنها نباید حساسیت خود را ملال حکم در باب کتابها قرار دهند. اینکه همه مردمان از پنج شش سالگی کلمات رکیک را باز می شناسند و آنها را در برابر دیگران بزبان نمی آورند و در مقاله و کتاب نمی نویسند کافی است که این دوستان عفت کلام را متوجه سازد که گفتن و نوشتن این حرفها بادی نیست که درخت مستحکم فرهنگ و اخلاق را - اگر مستحکم باشد- بلرزاند. البته قبیح نگاری را توجیه نمی کنم و قبح آن را بخصوص اگر برآمده از خلق و خو و بدزبانی نویسنده باشد بسیار زشت می دانم اما یک کتاب بصرف اینکه چند لفظ و عبارت رکیک در آن آمده باشد ضد فرهنگ و اخلاق نمی شود یعنی این چند لفظ و جمله اثری در اخلاق و فرهنگ ندارد. توجه کنیم که فساد را نویسندگان و صاحبان قلم به میان مردم نمی برند چنانکه اگر بتوانید از همه مجرمان و خلافکاران بپرسید که آیا بر اثر خواندن این یا آن کتاب به راه خلاف کشیده شده اند می بینید که آنها از وجود کتاب بی اطلاعند. کاش پژوهشی صورت می گرفت که ببینیم کدام کتابها کی و کجا چند نفر از مردمان و چه کسانی را از راه بدر برده اند؟ باز تکرار می کنم که من سیاست فرهنگی خاصی را رد و اثبات نمی کنم بلکه نظر به نحوه تأثیر نوشته در خواننده و چگونگی نشر فرهنگ و آثار تبادل فرهنگی است. من پیشنهاد می کنم نظری به تاریخ بیندازیم و ببینیم آنها که فرهنگ را سامان داده اند چه کرده و به چه نتایجی رسیده اند. مرادم این نیست که هرکس بتواند هر هرزه و یاوه ای بنویسد و انتشار دهد بلکه می خواهم توضیح دهم که تأثیر آثار فرهنگی چگونه و از چه طریق است. چه بسا که یک مقاله یا رمان یا نمایشنامه و فیلمنامه پر از کلمات دینی و اخلاقی و اعمال عبادی باشد و زاهدان و پرهیزکاران در آنها موقع و مقامی داشته باشند اما جوهریشان دینی و اخلاقی نباشد و برعکس در نوشته های حکمت آمیزی یکی دو لفظ ناهنجار آمده باشد. این الفاظ را در آثار سعدی و مولوی می توانید بیابید. شاید بگویند فلان نوشته معمولی را با آثار سعدی و مولوی قیاس نباید کرد. راست می گویند اما درست تر آنست که آثار مبتذل و معمولی آثار ماندگار و مؤثر نیست. در باب نحوه و میزان تأثیر آثار باید توجه داشت که یک مقاله با یک رمان و نمایشنامه یک وحدت است نه مجموعه جملات و عبارات پراکنده که اگر چنین بود چیزی نبود که نگران اثر منفی اش باشیم یا به اثر مثبت آن امید ببندیم اما اگر وحدت دارد متناسب با وحدت و تمامیتش اثر می گذارد و اثر هنری معمولاً اثر بد نمی گذارد زیرا هنرمند حتی اگر نیست انگار باشد بدی را به جهان نمی آورد بلکه آن را نشان می دهد و شاید از غلبه آن بگوید. سخنان رکیک و ناپسند هم معمولاً در آثار بزرگ نمی آید یا اگر بیاید بر حسب ضرورت درونی هنر آمده است و البته که این ضرورت، ضرورت نادری است و الما در کالمعدوم اما اگر در زمانی کتابها پر از سخن زشت و رکیک شد در آن صورت نباید بیندیشیم که اگر از نشر اینها جلوگیری شود خطر فساد مرتفع می شود زیرا فساد چنین آثاری را بوجود آورده است. ساده بگویم این اشخاص و نیت های آنان نیست که فرهنگ را به فساد می کشانند و اگر می بینیم که برهوت فساد گسترده می شود صرف مقابله با اشخاص مظهر آن فساد چاره ساز نیست بلکه باید به منشاء و اصل فساد اندیشید. چند کتاب بد فرهنگ را خراب نمی کند (هرچند که اگر نباشد بهتر است) اما اگر هرچه بود

کتاب بد بود و کتاب خوب نبود یا کم بود باید به فکر نبود کتاب خوب بود و دید که چرا نیست یا کم است و در کجا به سراغ آن باید رفت. فرهنگ با تفکر نشاط پیدا می کند پس باید به جستجوی تفکر رفت. در تاریخ اشخاص بشرطی اثر بزرگ می گذارند که متفکر باشند. دیگران اگر اثر خوب یا بدی بگذارند در حد جزئیات و امور جزئی است و البته اگر این آثار بد جزئی زیاد شد حاملان این بدها و بدیها پیش از آنکه عامل باشند مظهرند یعنی اگر در کار و بارشان ابتدال و انحطاط می بینیم آنها انحطاط و ابتدال را به جهان نیاورده اند بلکه باربران و حاملان انحطاطند. این دید غیر تاریخی که اشخاص آنها اشخاص معمولی و متوسط را سازنده یا ویرانگر فرهنگ می شناسند، یک دید سطحی و مکانیکی است و اگر راهنمای سیاست باشد صاحب آن را هرچند که حسن نیت داشته باشد به مقصد توفیق نمی رساند. بینش تاریخی موجه چشم از ظواهر بر می گیرد تا به بنیه و بنیاد امور بنگرد هرچند که ظاهر هم در این بینش مورد غفلت قرار نمی گیرد. سیاست فرهنگی باید با تذکر تاریخی و درک زمان تدوین و اجرا شود و شرایط را برای شکفتگی و شکوفایی فرهنگ فراهم می کند.

* به نظر می رسد در این نوع مباحث سایه سیاست بر فرهنگ سنگینی می کند، چیزی که در تمام این سالها تلاش شده تا از آن پرهیز شود. آیا این گزارش ها و نگاهها سرانجام به تولید آثار ادبی مستقیم و ظاهر بینانه منتهی نمی شود و هنرمند خلاق را در کار خود با محدودیت مواجه نمی کند؟

چنانکه به اشاره گفتم ما در عصری بسر می بریم که سیاست داعیه تملک همه چیز و راه بردن علم و فرهنگ و هنر و تفکر دارد بی آنکه خود راه را بشناسد و بداند که راهدان نیست. سیاست در عصر ما همه کاره است تا آنجا که بهر جا بروی از قلمرو آن نمی توانی در گذری اما بر خلاف آنچه بعضی معاصران گمان می کنند سیاست بی بنیاد و بی باطن نیست و اگر بی باطن و بی بنیاد شود جهان را بیش از پیش به مخاطره می اندازد. اکنون باطن سیاست تکنیک است. تکنیک در حد خود امر مهمی است اما وقتی سیاست را راه ببرد باید مواظب و نگران این راه بردن بود. فرهنگ کنونی جهان را با اتخاذ تصمیم ها و با صدور و اجرای بخشنامه ها نمی توان برآه آورد. متأسفانه اقتضای سیاست جدید هم اینست که بهرحال در کار فرهنگ مداخله کند و شاید این دخالت یک امر ناگزیر باشد هرچند که هیچ سودی از آن عاید نشود. من پیش از آنکه سیاستهای فرهنگی را به مناسب و نامناسب و روا و ناروا تقسیم کنم آنها را نشانه رونق یا پژمردگی فرهنگ می دانم. سیاست فرهنگی خوب نشانه اهمیت یافتن فرهنگ و اعتناء به حقیقت آنست و سیاست بد فرهنگی از دوری و بی بهرگی حکایت می کند.

* بر مبنای این گزارش باید نگاهی سراسر ناامیدانه به فرهنگ و هنر داشت. نگاهی که اهل فرهنگ و هنرمند و متعهد و آینده نگر را در ادامه مسیرش با تردید مواجه می کند. آیا فضای کنونی فرهنگی را چنین تیره و تار می بینید؟ و آیا اینگونه قضاوت درباره کلیت هنر و فرهنگ بدور از انصاف نیست؟

من فضای فرهنگ را تنگ و تاریک نمی بینم هرچند که سالها چشم برآه متفکران و شاعرانی مانده ام که به افق بسته جهان کنونی نوری تابانند اما در این سالهای اخیر هنر گرفتار محدودیت های سیاسی نبوده و کار آن تعطیل نشده است. حتی بعضی هنرها مثل سینما در کشور ما شکفتگی داشته است. فلسفه هم گرچه به سختی در چنگال سیاست گرفتار شده است، بی جنب و جوش نیست و به اسارت تن در نداده است. من از آنچه در فرهنگ و هنر کشور می گذرد راضی نیستم و به حکم شغلم که فلسفه است باید نقاد وضع موجود باشم و کم و بیش هستم اما با نگاه سیاسی به آثار فرهنگی نگاه نمی کنم.

سیاستمداران ممکن است بعضی آثار روشنفکری را نپسندند و حتی آنها را مضر بدانند اما اولاً اگر ضعف و فتوری در فرهنگ دیده می شود گناهش یکسره به گردن نویسندگان نیست. ثانیاً نویسندگان هرچند در موضع مخالف قرار داشته باشند کمتر در صدد براندازی بر می آیند و اگر برآیند کاری از پیش نمی برند. آثار فرهنگی را باید نقد کرد تا شاید از برکت نقد درمی گشوده شود اما با نفی کاری نمی توان کرد. نمی گویم هر یاوه ای باید منتشر شود. باید کاری کرد که مردمان یاوه ننویسند و نخوانند. سیاست فرهنگی باید به استقبال فرهنگ و هنر برود و مجال پدید آمدن آثار بزرگ را وسعت بخشد و از علفهای هرزی که احیاناً اینجا و آنجا می روید نگران و پریشان نشود و آنها را چندان بزرگ نشمارد که در این صورت قدر فرهنگ پایین می آید. هر چیزی را باید در جای خود قرار داد یعنی چیز را ناچیز و ناچیز را چیز نباید دانست. آثار خوب فرهنگی و هنری را قدر بدانیم و مبتذلها را رها کنیم که زمان آنها را بدست فراموشی می سپارد. البته بدانید من که این سخن ها می گویم سیاستمدار نیستم بلکه بیشتر سر و کارم با کتاب است و شاید یا مسامحه در مورد کتاب و آثار فرهنگی حکم می کنم. پیداست که سیاست نمی تواند این چنین با خیال آسوده به قضایا نگاه کند. سیاست مقام عمل است. بگذاریم سیاست بکار خود پردازد اما توجه و تأمل کنیم که سیاست درست، نفی در عین اثبات و اثبات در عین نفی است. اگر توقع داریم که هرچه اهل فرهنگ و هنر پدید می آورند در حدود سیاست رسمی باشد باید به فکر کارخانه فرهنگ سازی باشیم که این کارخانه هرگز محصول خوب نداشته است اما در همسازی و همنوایی با صاحبان هنر و معرفت و فرهنگ شاید بتوان بنیاد سیاست فرهنگی را استحکام بخشید.

* سابقه فرهنگی و هنری کشور خواستار نقد سالم است، نیازمند نقد سالم است اما نقدی راهگشا و البته خود، اخلاق مدار. بدور از سیاست و بر مبنای بنیان های فرهنگ. عقیده جنابعلی در این باب چیست؟

ما متأسفانه تاکنون از هنر نقد و نقادی بهره کافی نداشته ایم و غالباً نقد را با مخالفت و عیبجویی اشتباه کرده ایم. نقد درک تناسب درونی اثر و نسبت آن با امکانهای زمان و تعیین جایگاهش در میان آثار دیگر است. البته نام نقد در فرهنگ ما نامی کهن است چنانکه در گذشته کتابهایی بنام نقد المشعر و نقد المنثر داشته ایم اما نقد جدید چیز دیگر است و ما هنوز برای رسیدن به مقام شایسته نقادی راه طولانی در پیش داریم. یکی از موانع بزرگ رشد نقد و نقادی غلبه سیاست بینی است. این غلبه چندان شدت دارد که حتی مدعیان دفاع از آزادی اندیشه و گفتار بدون اینکه بدانند چندان گرفتار حرفهای سیاسی اند که هنر و فلسفه را با مللک سیاستی که مقبول و مطلوب ایشان است می سنجند. این وضع از نشانه های محدود شدن آزادی و گرفتار شدن آن در قید و بندهای مخفی موجود در جهان کنونی است. برای رسیدن به نقد سالم و درست و اصیل باید از سیاست بینی آزاد شد. حتی اگر می خواهیم سیاست را نقد کنیم باید از سیاست بینی آزاد شویم (مراد من از سیاست بینی قبول سیاست و ایدئولوژیها بعنوان مللک و میزان حکم درباره همه چیز و مخصوصاً درباره حقیقت و خوبی و زیبایی است).

* نمونه ای از این نقد همان است که وزارت ارشاد در حوزه کتاب پایه گذار شد یعنی خود دستگاه دولتی ارشاد حدود 8-9 سال پیش با ورود به فضای نقد ادبی و برگزاری نشست ها، جشنواره ها و برپایی تخصصی و حتی انتشار نشریات تخصصی نقد و اطلاع رسانی کتاب جریان ساز شد و استقبال نویسندگان و اهالی فرهنگ و حتی منتقدان همین جریان از فعال بودن و مثبت بودن آن حکایت می کرد. نقدی فرهنگی بدور از سیاست زدگی. نظر شما در این خصوص چیست؟

من همواره به اهمیاتی که وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به امر کتاب و انتشار کتب و مجلات فرهنگی و ایجاد فضای نقد و بحث داشته است، به چشم تحسین نگاه کرده ام. ایجاد آن فضا برای پدید آوردن بحث های فرهنگی و علمی فارغ از اختلافهای گروهی حداقل حاکی از علاقه به فرهنگ و کتاب و نشان دادن فرهنگ در جای شایسته آنست. اکنون هم مثل دیروز حفظ و گسترش این فضا ضروری است.